



صائب تبریزی

یاد آن عهد که دل در خم گیسوی تو بود
شب من موی تو و روز خوشم روی تو بود
نور چون چشم ز پیشانی من می‌بارید
تا مرا قبله طاعت خم ابروی تو بود
دل یوسف هوس حلقه زنجیر تو داشت
صائب آن روز که در سلسله موی تو بود



زهره مومنی جو

(مهتاب)

در درازای کوچه ی شب
گام بر میدارم
می روم
وچشمهایم را به مهمانی
مهتاب می برم
لباس نقره ایم را بر تن می کنم و
عطر شب بو را
شبنم ها را،
با خود برمی دارم
تا من باشم او،
آواز تنهائش بگوید و
من از دلتنگیهایم
انقدر بگویم و بگویم و بگویم
که.....
محو شویم در هم
و ندانیم
کدام یک
از ما مهتاب بود!



صبا حسونند

«ایل غزل...»

راز مرا از چشم هایم بو نخواهد برد
سهمی ازین چشمان پر جادو نخواهد برد
مردی که هم صحبت شده با زاغ و گفتاران...
با قصد بردن آمده، آهو نخواهد برد
چشمم به راه مردی از ایل غزل مانده
دیوان شعرم را کسی جز او نخواهد برد
آن گل که از مرداب دستش را تکان می داد
هرگز نسیمی از گل شب بو نخواهد برد
مردی که چاقوی نگاهش کشته ها می داد
دیگر دلش سهمی از این ابرو نخواهد برد
بر باد دادم خرمن موی سیاهم را...
دیگر نصیبی از من و گیسو نخواهد برد!



سارا سینگی

سالهاست که رفته ای و
من ،
زیر نور مهتاب
چو گرگ زخمی ، زوزه کشان
یادت را به آغوش می کشم
آسمان را فریاد زدم
در کلبه ی کوچکم ،
چمدان خاطراتم را
پر از عشق بسته ام
شیشه پنجره
از بخار نفسم کدر میشود
در لحظه های بیکسی
من همانی هستم
که نه شعری را نقاشی و نه طرحی را
سروده ام
تو را باور کردم
همره بقچه ای از کینه ها
دیواره های غرور را
خواهم شکست
بیا و
ابرهای تیره را کنار بگذار ،
لذتی ابدیم ببخش
که من برای تو
هنوز دلتنگم



اشرف.س. کمانی

تقدیم به روح پاک شهید مدافع سلامت
دکتر فخرالدین میرحسینی و تمامی مدافعان سلامت
مدتی هست خزان پشتِ خزان می آید
برگ ریزان شده و مرگ، جوان می آید
هی خبر پشتِ خبر، اشک شده جوهرِ کلک
سیلِ غم در اثرِ بارشِ آن می آید
فخرِ ما رفت به اعلا سفرِ علیین
در دفاع از نَفَسش، در دو جهان می آید
شده مسموم هوای قفس هر سینه
دم به دم، بازدم آغشته به جان می آید
جانِ درگیر شده، گیر به دیگر داده
یک به یک، بی نَفَسی هست، نهان می آید
جلو نَفَسِ نَفَسِ ماسک عیان باید زد
بازیِ مرگ شگردی ست عیان می آید
جانِ من تاب بیاور نَفَسِت برگردد
شادمانی پسِ این درد و فغان می آید



مسعود کریمی

گر داد دل از هر شکنش نستانم
در چرخه چرخ زندگانی هیچم

در تور اسیر بود ودل دل می زد
لبخند به ماسه های ساحل می زد
ته مانده ی لحظه‌های عمرش می دید
بر مرگ غریبانه ی خود کل می زد

هرروز به یک بهانه آمد درزد
در آبی آسمان دل پرپر زد
یک روز پرید وازنظر رفت که رفت
بارفتن خود به سینه ام خنجر زد
درجاده ی عمر اگرچه پیچا پیچم
یک روز به چین دامنش می پیچم

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی

